



متأثر از داستان موسی و خضر در ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن است؛ بی‌تردید این داستان‌ها ریشه در فرهنگ‌های کهن‌تری دارند که برای بررسی و شناخت آن‌ها باید به تحقیق در شخصیت‌های اساطیری پرداخت.

درباره‌ی خضر و داستان اسکندر در تاریخ بلعمی چنین آمده است: «... و اندر نسب خضر خلاف است. گروهی گفته‌اند از فرزندان [یهودبن یعقوب] است از بنی اسرائیل و گروهی گفتند نه از بنی اسرائیل بود [و پیش از اسحاق بود] و به وقت ابراهیم علیه‌السلام بود. از فرزندان سام بن نوح نام او اریابن ملکا بن فالغ بن عابرن شالخ بن ارفخشذبن سام بن نوح و به خبر اندر است که خضر [بر] مقدمه ذوالقرنین بود. آن ذوالقرنین پیشین و او گرد جهان برگشت از مشرق تا به مغرب به طلب چشمه‌ی حیوان که بخورد تا جاودان بماند و تا رستخیز نمیرد و خضر بر مقدمه‌ی لشگر او بود. پس خضر آن چشمه را بیافت و از آن آب بخورد و ذوالقرنین نیافت و بمرد و خضر بماند.»^۱

در کتاب اسکندرنامه روایت فارسی «کالیتسن دروغین» شرح دست یافتن خضر به چشمه‌ی حیوان در ظلمات، چنین آمده است: «... پس یک روز ناگاه خضر علیه‌السلام چیزی در دست داشت، از دست او بر زمین افتاد. او دست فرا کرد تا آن چیز بردارد. دست او بر آب آمد به جست، آن جا چشمه‌ی آب دید به طعام همچون عسل، بدانست که آب حیات است، از آن آب باز خورد و به طعام آن هرگز هیچ نخورده بود، و آن‌جا دو رکعت نماز بکرد و خود لشگر را نگفت که من آب حیات خوردم... خود به تعجیل بر شاه اسکندر آمد و سر اسب شاه بگرفت... چون بدان جایگاه رسیدند، خضر علیه‌السلام چشمه‌ی آب طلب کرد، نیافت.»^۲

در شاهنامه‌ی فردوسی نیز خضر هدایت سپاه اسکندر را در ظلمات بر عهده دارد و در آن جا بر آب حیوان دست می‌یابد و اسکندر که بر سر یک دوراهی از خضر جدا شده است، ناکام می‌ماند.

غیرفارسی و نیز در فرهنگ نامه‌ها درباره‌ی خضر و دیگر شخصیت‌های اساطیری و مذهبی، که به نحوی ممکن است با او مربوط باشند، آمده است. ۲. اعتقادات و باورهای مردم مناطق گوناگون ایران درباره‌ی خضر، که اغلب ضمن گفت‌وگو با مردمان شهری و روستایی و ایلی فراهم آمده و در این مقاله عمدتاً به آن‌ها پرداخته‌ایم.

خضر در متون ادبی و دینی

به طور کلی آن چه در متون، اعم از فارسی و غیرفارسی آمده، یا برگرفته از حکایت اسکندر و رفتنش به ظلمات به جست‌وجوی آب زندگانی است یا



خضر در باورهای عامه

محمد میرشکرایی

خضر در اکثر نقاط ایران نام آشنایی است و بر بسیاری از آبادی‌ها، چشمه‌ها، کوه‌ها، درختان، سنگ‌ها و زیارتگاه‌ها نام خضر آمده است. با این همه ویژگی‌های شخصیت خضر در فرهنگ عامه اما هنوز چنان که باید شناخته نشده و بسیاری از مطالب مربوط به او در هیچ جا ثبت نشده است.

کلمه‌ی «خضر» در لغت به معنی سبزی، شاخه‌ی درخت، زراعت و جای بسیار سبز آمده است. این معانی چندان هم با خصوصیتی که خضر در عقاید عامه‌ی مردم ایران دارد بی‌ارتباط نیست. زیرا همه‌ی این معانی با زندگی و سرسبزی مربوط است و خضر نیز بنا به روایات و بنا به اعتقادات مردم، آب حیات خورده و جاودانه زنده است.

از نظر آمیختگی، اعتقادات مربوط به خضر و باورها و افسانه‌های قهرمانان و شخصیت‌های اساطیری دینی دیگر، در مناطق مختلف ایران دارای چهره‌های متفاوتی شده است. او موکل آب‌هاست، برکت خرمن‌هاست، نگهدارنده‌ی رمه‌ها و صاحب شکاری‌های کوهستان‌هاست، مشکل‌گشاست و راهنمای گمگشتگان بیابان‌هاست... و به طور کلی همه جا چهره‌ی مهربان دارد و به ندرت ممکن است خشم و تندی به او نسبت دهند. در بیش‌تر شهرها و دهات و در میان اغلب ایلاتیان، داستان‌ها از او بر سر زبان‌هاست و سالخورده‌گان خاطره‌های بسیاری از یاری خضر دارند. درباره‌ی او لطیفه‌های بسیاری در قالب قصه‌ها و ضرب‌المثل‌ها وجود دارد که همه از محبوبیت و مردمی بودن او حکایت می‌کند.

علاوه بر گوناگونی‌یی که در خرده فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های مختلف سرزمین ایران در خصوصیات خضر دیده می‌شد شخصیت خضر در ادبیات و فرهنگ رسمی نیز با شخصیتی که در فرهنگ سنتی یا فرهنگ عامه ایران

دارد، کاملاً متفاوت است؛ مگر در مواردی که فرهنگ عامه زیر تأثیر مستقیم تعلیمات دینی قرار گرفته باشد، مثلاً در شهرهایی که مراکز حوزه‌های تعلیمات دینی بوده یا هست و نیز در روستاهای دوروبر و وابسته به آن‌ها.

مطالبی که در متون قدیمی درباره‌ی خضر آمده، به ندرت گویای اعتقادات و باورهای عامه است. نویسندگان این متون اغلب مطالب خود را از منابع و مأخذ پیش از خود گرفته‌اند. و بنابر اعتقادات و اطلاعات و شنیده‌هاشان، گاهی در متن جدید چیزی هم به آن افزوده یا از آن کاسته‌اند.

آن چه در این مقاله خواهد آمد، بر دو زمینه‌ی اساسی مبتنی است.

۱. مطالبی که در کتاب‌های دینی و متون قدیم و جدید فارسی و

در اصفهان در مورد آدمی که زیاد عمر کند می‌گویند عصای خضر به تنش خورده است، که با توجه به همسایگی اصفهان و فارس یادآور برکتی است که به اعتقاد روستاییان فارس عصای خضر برای خرمن‌های گندم دارد

مورد توجه قرار گرفته است.

مانند:

ای خضر سرخ پوش صحاری!

خاکستر خجسته ققنوسی را

بر این گروه مرده بیفشان.^۲

ملک زد و سرش بینداخت...^۱

خضر در فرهنگ عامه

برخیز. «ملک برخاست و درویش بنشست. خضر گوید «کی آفریدگار این ساعت این می‌کند کی دیدی. ملک از تو بستد و به وی داد.» تیغ بر گردن ملک زد و سرش بینداخت...»^۱

بی‌مناسبت نیست که این قسمت را با نقل داستان زیبایی از یکی از متون فارسی قرن ششم هجری به پایان بریم. این داستان چنان که از محتوای آن برمی‌آید به احتمال زیاد از فرهنگ عامه مایه گرفته است. و در آن با همان سادگی و صراحت فرهنگ عامه، تبلور خشم مردم ستم‌کشیده در وجود خضر آرمانی‌شان به روشنی تصویر شده است:

«گویند ملکی بود، همیشه آرزو کردی کی خضر را ببیند، تا از وی سؤال کند. وزیرش گفت، «آنچه ترا به کار نیاید چرا می‌طلبی، آنچه کس نطلبید.» بنشینید، تا درویشی بود بیچاره. او بیامد به طمع گفت «مرا صد دینار بخش تا من به صدقات دهم.» به وی داد. مدتی دیگر باز آمد گفت «صد دینار بخش تا من به صدقات دهم.» به وی داد. مدتی دیگر باز آمد گفت «صد دینار دیگر ده تا به صدقات دهم تا مگر خضر را ببینم.»

صد دینار دیگر بداد. روزی نشسته بود دلتنگ. خضر علیه‌السلام پیش آمد. گفت ای مرد چرا دلتنگ شدی؟» گفت وعده دادم پادشاهی را کی خضر را به وی نمایم، نمی‌توانم.» گفت «با من بیا.» گفت «نیارم آمدن کی سوگند خورده است اگر بی‌خضر روم مرا بکشد.» گفت «مترس با من بیا.» چون در پیش ملک رفت ملک گفت «تو کیستی کی مرا سجود نکردی؟» گفت «من کس را سجود نکنم.» گفت «تو که باشی؟» گفت «من خضرم.» گفت «اگر تو خضری سؤال مرا جواب ده.» گفت «بگو.» گفت «این ساعت خدا چه می‌کند» گفت «بگویم.» این درویش کی برپا خاست، وی را به جای خویش بنشان و تو

بنا به اعتقاد مردم بیش‌تر نقاط ایران، خضر پیامبری است که حیات جاویدان دارد، راهنمای گمگشتگان بیابان‌ها، برآورنده‌ی حاجات و یاری‌دهنده نیازمندان و درماندگان است، و هر کس از سر صدق و صفا او را بخواند به یاریش می‌شاید. این جنبه از شخصیت خضر به لحاظ مشابهت با چهره‌ی که در آثار مکتوب و فرهنگ رسمی و متون دینی ایران از او تصویر شده، بیش‌تر شناخته و معرفی شده است. اما در صفحات جنوب و غرب و شمال ایران، خضر علاوه بر این‌ها، کارکرد دیگری هم دارد. از آنجا که مردم در زندگی روزمره‌شان پشتوانه‌ی اقتصادی نداشتند یا این پشتوانه بسیار ناچیز بود و نیز به سبب ناآگاهی آن‌ها به پدیده‌های طبیعت، خضر در نظرشان به صورت یکی از نمادهای ذهنی نیازهای مادی در فعالیت‌های تولیدی جلوه کرده است. چنان که بر حسب نوع تولید، نحوه‌ی معیشت، چگونگی روابط اقتصادی و فرهنگی و نیز به تناسب شرایط اجتماعی و طبیعی هر منطقه، جابه‌جا عامل برکت تولیدات کشاورزی، حافظ دام‌ها، برکت‌دهنده‌ی فرآورده‌های دامی، حامی کشتی‌ها و صیادان، دارنده‌ی شکارهای کوهستان‌ها و صاحب آب‌ها و چشمه‌ها شده است. از این رو در این مناطق چشمه‌ها، درختان، سنگ‌ها و مکان‌های نظر کرده‌ی بسیاری به نام خضر وجود دارد.

او در بعضی نقاط حتی نمادهای خاصی هم پیدا کرده است. مثلاً ایل‌نشینان نواحی غربی فارس به گاو یا گوساله‌ی خضر باور دارند، که چون آن گاو یا گوساله بر خرمن‌هاشان بگذرد برکت به همراه می‌آورد و کشاورزان



می‌پذیرد. اما خضر کارهایی انجام می‌دهد که به نظر موسی معقول نمی‌رسد و به ناچار درباره‌ی آن‌ها پرسش می‌نماید. سرانجام خضر اسرار آن کارها را به او می‌گوید و از نظرش ناپدید می‌شود و موسی هر چند می‌جوید دیگر خضر را نمی‌یابد.

البته در قرآن در هیچ جای داستان یاد شده نامی از خضر نیامده است و همه جا از شخصی که موسی برای کسب دانش به نزدش رفته است به نام بنده‌ی خدا یاد شده است. اما مفسران قرآن آن بنده‌ی خدا را خضر دانسته‌اند. قسمتی از شرحی که در لغت‌نامه‌ی دهخدا درباره‌ی خضر آمده، به اختصار چنین است: «... نام پیغامبری که خداوند تعالی موسی علیه‌السلام را به تعلیم نزد او فرستاد و موسی بر کرده‌های او انکار آورد و خضر حکمت اعمال خود بدو نمود و از او جدایی جست و خضر تا قیامت زنده باشد و مسافران خشکی را یاری دهد، چنان که الیاس مسافران دریا را... [بر] طبق قول شهنامه اسکندر به قصد آب حیوان حرکت کرده و در ظلمات گم شد. و خضر که رای زن او در این سفر بود به آب حیات دست یافت و از آن آب بخورد و تن بشست و زندگانی جاویدان یافت...»

خضر در ادبیات فارسی و به‌ویژه در ادبیات عرفانی فارسی نیز جای خاصی پیدا کرده است. و به لحاظ نقشی که در داستان اسکندر و داستان موسی دارد مظهر عقل، خرد، آگاهی، جاودانگی و راهنمای طریقت شده است و بارها موضوع تشبیهات و استعارات لطیف عرفانی شاعران قرار گرفته است. از آن جمله است این بیت حافظ:

گذار بر ظلماتست خضر راهی کو؟

مباد کاتش محرومی آب ما ببرد!

در شعر جدید فارسی نیز که در دهه‌ی ۵۰ - ۱۳۴۰ به سبب اختناق فرهنگی به جانب سمبل و نماد گراییده بود، گهگاه نجات‌بخش بودن خضر

در سوره کهف داستانی درباره‌ی موسی آمده که خلاصه‌ی آن چنین است. موسی به هنگام مناجات از خداوند می‌خواهد که اگر بر روی زمین کسی هست که بیش از او می‌داند، به نزدش برود و از او علم بیاموزد. جواب می‌شوند که مرا بنده‌ی هست در میان دو دریا (مجمع‌البحرین) و طعام تو به دیدار او رهنمای تست. بقیه‌ی داستان به اختصار از ترجمه و تفسیر زین‌العابدین رهنما از این قرار است: «... و موسی یوشع ابن نون را بفرمود که طعامی بردار تا برویم به آن مجمع‌البحرین. باشد که مر آن بنده‌ی خدای عزوجل صالح اندر بیایم و از وی علم آموزیم. یوشع زنبیلی برداشت و یک ماهی بزرگ بریان کرده بدان زنبیل اندر نهاد و برفتند تا بدان مجمع‌البحرین برسیدند و آن جا دو دریا اندر هم آمد. یکی از نواحی اردن و دیگر از سوی فلسطین. چون آن‌جا برسیدند هر دو سخت مانده گشته بودند و بنشستند و بختفتند. و موسی علیه‌السلام به خواب اندر شد و یوشع زمانی بنشست، هم‌چنان خواب بر وی غلبه کرد. آن ماهی بریان از زنبیل بیرون آورد و بر کنار دریا بنهاد. ایدون گویند که آن‌جا چشمه بود، آب حیوان. یک قطره از آن آب به ماهی برفتا، ماهی زنده گشت و به دریا اندر شد و آب از این سو و از آن سو باز شد و ماهی بر آن جا همی رفت... پس هر دو هم‌چنان خواب‌آلود برخاستند. ماهی آن‌جا فراموش کردند. پس هم چنان بر لب دریا همی برفتند..»

چون موسی از یوشع طعام خواست، آن‌گاه یوشع را حدیث ماهی یاد آمد... پس هم بر این پی که آمده بودند بازگشتند... همی آمدند تا بدان سنگ باز رسیدند که از آنجا رفته بودند. و آن سنگی بود سبز شده از آن جهت که خضر آن‌جا نماز کرده بود و آن جا هیچ کس را نیافتند و ماهی را یافتند... و موسی و یوشع از پس آن ماهی رفتند تا برسیدند. به جزیره‌ی و خضر را یافتند.^۲ خضر پس از آشنایی با موسی تعلیم او را مشروط به آن می‌کند که درباره‌ی کارهایی که انجام می‌دهد از او توضیح نخواهد. موسی این شرط را

در شهر اوز (Evaz) از توابع لارستان
 وقتی می‌خواهند خرمن بردارند
 می‌گویند «یا خواجه خضر زنده گذری
 کن، نظری کن تو به دوستان محمد و
 آل محمد» و صلوات می‌فرستند. مردم
 بخش قیر فیروزآباد نیز برکت خرمن را
 نتیجه‌ی عصای خواجه خضر می‌دانند.
 کشاورزان کوشکسار و دیگر روستاهای
 جهرم نیز باور دارند که اگر خرمنی پر
 برکت باشد عصای خضر به آن
 خورده است

قدمگاه خضر (چاهبار - کنار دریای عمان)



فرزند دارد کمک کرده باشد. این کار ادامه پیدا می‌کند و هر چه گندم به خانه می‌برند خرمن تمام نمی‌شود. تا این که زمستان می‌رسد و باران و برف بر گندم‌ها می‌بارد و بقیه گندم‌ها به صورت دو کوه باقی می‌مانند. این کوه‌ها در نزدیکی گیوم قرار دارند و «تل خرمنی» نامیده می‌شوند. برکت این خرمن از خواجه خضر بوده است.»

در شهر اوز (Evaz) از توابع لارستان وقتی می‌خواهند خرمن بردارند می‌گویند «یا خواجه خضر زنده گذری کن، نظری کن تو به دوستان محمد و آل محمد» و صلوات می‌فرستند. مردم بخش قیر فیروزآباد نیز برکت خرمن را نتیجه‌ی عصای خواجه خضر می‌دانند. کشاورزان کوشکسار و دیگر روستاهای جهرم نیز باور دارند که اگر خرمنی پر برکت باشد عصای خضر به آن خورده است.

این اعتقاد نه تنها در دهات نامبرده، بلکه تا آنجا که تحقیق شده در تمام روستاهای نواحی مرکزی و جنوبی و شرقی فارس وجود دارد. در قسمت‌های غربی و جنوب غربی فارس، مانند کازرون و ممسنی اعتقاد به خضر و برکتی که او برای خرمن دارد، شکلی دیگر پیدا کرده است. در آن نواحی معتقدند خضر گوساله یا گاوی دارد و آن گوساله است که به خرمن می‌زند و برکت می‌آورد؛ یا معتقدند که خضر سوار بر گاو یا گوساله‌اش به خرمن می‌زند و موجب برکت و فراوانی محصول می‌شود. در ده خشت از توابع کازرون، دور خرمن خط می‌کشند، نام «پنج تن» را بر آن می‌نویسند و قرآن رویش می‌گذارند و باور دارند که اگر خدا بخواهد برکت دهد، گوساله‌ی خضر به آن می‌خورد. کسانی از مردم این ده از پیشینیان‌شان نقل می‌کنند که یک سال گوساله‌ی خضر به خرمنی خورده و هر چه از آن خرمن گندم می‌برده‌اند تمام نمی‌شده است. این مطلب قابل مقایسه است با قصه‌ی که از ده «گیوم» نقل شد.

شاید یکی از این‌ها خواجه خضر باشد. در این باره در اطراف سیرجان این داستان بر سر زبان مردم است که خضر یک بار به صورت درویشی پشمینه‌پوش به چادر یکی از چشم‌داران بزرگ که گوسفندانش مورد دستبرد دزدان قرار گرفته بود رفته است و بر اثر توجه خضر، برکت و ثروت به آن شخص و خانواده‌اش روی آورده است.^۲ در بعضی نقاط کرمان شکارهای کوهستان را هم مال خواجه خضر می‌دانند.

حوزه فرهنگی فارسی

در فارس اعتقادات مربوط به خضر بیش‌تر به زندگی روستایی و تولید کشاورزی مربوط می‌شود؛ به طوری که تقریباً در تمام روستاهای این منطقه خضر را عامل برکت و فراوانی محصولات کشاورزی می‌دانند و معتقدند اگر خضر به خرمنی نظر کند و عصایش را در آن بزند، آن خرمن برکت پیدا می‌کند. در این مورد سالخوردگان دهات خاطره‌ها و داستان‌هایی نقل می‌کنند که اغلب با یکدیگر مشابهت‌هایی هم دارد. از جمله در ده گیوم (giyum) از دهات حومه‌ی شیراز، مردم افسانه‌ی دارند که شرح آن از زبان یکی از پیرمردان ده چنین است: «سال‌ها پیش دو برادر بودند، یکی مجرد و یکی متأهل. یک سال موقعی که محصول گندم را از خرمن به خانه می‌آوردند، برادر متأهل از روی گندم سهمی خود برمی‌داشته و روی سهم برادر مجرد می‌ریخته است. تا به او کمک کرده باشد. وقتی او گندم به خانه می‌برده، برادر مجرد همین کار را برای او انجام می‌داده و می‌خواست به برادرش که زن و



در حدود کردستان و آذربایجان هم
خضر را «خدر» می‌نامند و شب
چله‌ی کوچک زمستان «شب خدرنی»
نامیده می‌شود. در این شب از هفت
نوع دانه‌ی گیاهی قاووت درست
می‌کنند، با این قاووت فال هم
می‌گیرند. به این ترتیب که شب
موقع خوابیدن مقداری از آن قاووت
را با کشمش در دهان می‌ریزند و
می‌خوابند. آن چه در خواب ببینند
تعبیر نیت فال‌شان می‌دانند

مناطق جنوبی و شرقی فارس برکت را حاصل عصای خواجه خضر می‌پندارند؛ در ترکمن صحرا و در روستاهای مازندران شهاب آسمانی را خضر می‌دانند. و به اعتقاد مردم لرستان چوب درخت بادام عصای خواجه خضر است. برای تحلیل سیمای اسطوره‌یی - مذهبی خضر، لازم است که باورهای مربوط به او در حوزه‌های فرهنگی مختلف ایران، با اعتقادات مربوط به دیگر شخصیت‌های اسطوره‌یی و مذهبی، که به نحوی در فرهنگ عامه جایی پیدا کرده‌اند، مقایسه شود، و با مطالب متون ادبی و مذهبی و افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن مطابقت داده شود.

حوزه فرهنگی کرمان

در کرمان سیمای اسطوره‌یی - مذهبی خضر ریشه در اقتصاد مبتنی بر دامپروری و کشاورزی دارد. در باورهای طوایف دام‌دار کوچنده و ده‌نشینان این منطقه، خضر صاحب گوسفندان و حامی آن‌هاست. نظر کردن خضر موجب برکت رمه‌ها و شیر گوسفندان می‌شود و پستان گوسفند مایه‌ی خواجه خضر است. در ده «محمدآباد مسکون» مرکز بخش «جبالبارز» شهرستان «جیرفت» اگر مقدار کره‌یی که از ماست به دست می‌آید کم باشد، مایه‌ی ماست را عوض می‌کنند و آن را از خانواده دیگری می‌گیرند و برای آن که برکت از آن خانه بیرون نرود، درازای مایه‌ی ماست کمی نمک، که آن را مال خواجه خضر می‌دانند، به آن‌ها می‌دهند.

هم چنین اگر آن مقدار کره بیش از اندازه‌ی معمول باشد، آن را حاصل نظر خواجه خضر می‌دانند و برایش نذری می‌دهند. گاهی بعضی از کشاورزان «محمدآباد مسکون» نذر می‌کنند که مقداری گندم برای خضر بکارند. در این صورت گندم نذری را جداگانه می‌کارند و هنگام برداشت نیز آن را جدا از گندم‌های خودشان درو کرده محصولش را میان فقرا تقسیم می‌کنند. دامداران

«جبالبارز» اغلب هر ساله یک گوسفند نر را نذر خضر می‌کنند و به اصطلاح آن را «خواجه خضری» می‌کنند و آن را برای نری دادن به گله در نظر می‌گیرند. بسیاری از روستاییان کرمان برکت خرمن را هم حاصل نظر خضر می‌دانند. مثلاً در ده پلورد (Balvard) از توابع سیرجان سنگی در میان خرمن و زیر گندم‌ها قرار می‌دهند، و هنگام برداشت که گندم را با ترازو می‌کشند، هر وقت به آن سنگ برسند، آن را عقب می‌زنند و در میان گندم پنهان می‌کنند، تا خرمن تمام شود. این سنگ را سنگ خواجه خضر می‌نامند و معتقدند که اگر قبل از برداشتن خرمن سنگ از میان گندم بیرون آورده شود، برکت از خرمن می‌رود.

در بیش‌تر نقاط کرمان، از جمله در دهات دوروبر شهر کرمان و ماهان و روستاهای اطراف زرنند، بافت و سیرجان، روز چهلم بهار (نهم اردیبهشت) چشم‌داران شیر گوسفندان‌شان را نذر خواجه خضر می‌کنند. این روز نخستین روزی است که شیر گوسفندان را به مصرف درست کردن ماست و پنیر می‌رسانند. برخی از عشایر اطراف سیرجان شیر نذری روز چهلم بهار را به فال کوه یا «کوه شاه خیرالله» که در نزدیکی ده «پاریز» قرار دارد می‌برند و با آن آش شیر (آشی است مانند آش رشته، که به جای آب، شیر در آن می‌ریزند) می‌پزند و آن آش را میان مردم تقسیم می‌کنند. بیش‌تر مردم پاریز و دهات دوروبر آن، در این روز به فال کوه می‌روند و به شادی و تفریح می‌پردازند.

روستاییان و عشایر کرمان درویشانی را که به سر خرمن‌ها و به چادرهای ایلی می‌روند و مدح علی می‌خوانند بسیار محترم می‌شمارند، چون معتقدند که

در ده بلورد از توابع سیرجان سنگی در میان خرمن و زیر گندم‌ها قرار می‌دهند، و هنگام برداشت که گندم را با ترازو می‌کشند، هر وقت به آن سنگ برسند، آن را عقب می‌زنند و در میان گندم پنهان می‌کنند، تا خرمن تمام شود. این سنگ را سنگ خواجه خضر می‌نامند و معتقدند که اگر قبل از برداشتن خرمن سنگ از میان گندم بیرون آورده شود، برکت از خرمن می‌رود

کم و بیش چنین وضعیتی وجود دارد.

حوزه‌های فرهنگی لرستان، کردستان و آذربایجان

در لرستان خضر نجات‌دهنده است و در قصه‌ها نیز گاهی به یاری قهرمان
قصه می‌آید. در این منطقه چوب درخت بادام را عصای خضر می‌دانند.^{۱۱} در
حدود چهارمحال بختیاری خضر را «خدر» می‌نامند و هنگام درو جو، گوسفند
نر یا خروسی را نذر او می‌کنند. در این حدود چشمه‌ای هم به نام «خدر زنده»
هست. که حکایتی درباره‌ی خضر و حضرت علی پیرامون آن در میان مردم
رواج دارد.

در منطقه‌ی کرمانشاه حدود اوایل ماه دوم بهار، دامداران شروع به تولید
ماست و پنیر می‌کنند و محصول نخستین روزی را که شیر گوسفندان به این
امر اختصاص داده می‌شود، در راه خضر به فقرا می‌دهند، با این اعتقاد که شیر
گوسفندان‌شان برکت پیدا کند. برکت گندم را هم حاصل گذر کردن خضر
می‌دانند. در این منطقه «کول Ku»^{۱۲} گندم را شون‌پا (Sunepa) خضر،
یعنی جای پای خضر می‌دانند. اگر در زمین گندم «کول» پیدا شود، برای آن
گوسفند نر یا خروس قربانی می‌کنند و خون قربانی را روی «کول» می‌ریزند.
معتقدند اگر قربانی ندهند، صاحب گندم می‌میرد یا ضرر می‌بیند.

در حدود هجده کیلومتری کرمانشاه، در راه سندرچ، محلی است به نام
«خضر زنده». در این محل دو چشمه‌ی بزرگ آب در دو طرف کوهی از زمین
می‌جوشد که دو استخر بسیار بزرگ به‌وجود آورده است. یکی به نام
«خیرالیاس» و دیگر به نام «خضرزنده». نزدیک چشمه‌ی خضر زنده و در
دامنه‌ی کوه در داخل مغاره‌ی کوچکی زیارتگاهی به نام خضر وجود دارد. مردم
معتقدند خضر در آنجا نماز خوانده و جای پا و دست و پیشانی‌اش در سنگ باقی
مانده است. در جانب دیگر همان کوه نقش دیگری هم وجود دارد که آن را
جای سم اسب خضر می‌دانند. بر سقف مغاره نقشی طبیعی و تقریباً شبیه به

اژدها یا مار وجود دارد. پیرمردی می‌گفت این اژدها را خضر به بند کشیده است
تا مارهای دور و بر زیارتگاه مردم را نگزند^{۱۳} او می‌گفت در سال‌های پیش که
این جا اردوگاه نبود^{۱۴} مردم در اواخر تابستان و اوایل پاییز به زیارت می‌آمدند و
گوسفند قربانی می‌کردند.

در حدود کردستان و آذربایجان هم خضر را «خدر» می‌نامند و شب چله‌ی
کوچک زمستان «شب خدرنی» نامیده می‌شود. در این شب از هفت نوع
دانه‌ی گیاهی قاووت درست می‌کنند. معتقدند هنگام درست کردن این قاووت
هیچ کس نباید حرف بزند. با این قاووت فال هم می‌گیرند. به این ترتیب که
شب موقع خوابیدن مقداری از آن قاووت را با کشمش در دهان می‌ریزند و
می‌خوانند. آن چه در خواب ببینند تعبیر نیت فال‌شان می‌دانند. در «اردبیل»
این قاووت را با گندم، جو، عدس، ذرت، نخود سیاه، نخود سفید و شاهدانه
درست می‌کنند. بعد آن را در یک سینی می‌ریزند، رویش را صاف می‌کنند و
در اتاق خلوتی می‌گذارند. در کنار سینی چراغی هم روشن می‌کنند. معتقدند
که شب هنگام خضر می‌آید و به آن قاووت برکت می‌رساند. بعضی حتی کنار
سینی قاووت آفتابه لگن هم می‌گذارند که اگر خضر خواست وضو بگیرد و نماز
بخواند، آب در دسترس داشته باشد. باور دارند که اگر خضر سراغ قاووت آمده
باشد، حتماً جای شلاق او روی آن باقی می‌ماند. قاووت را صبح بین
همسایگان و خویشاوندان تقسیم می‌کنند. آذربایجانی‌ها ضرب‌المثلی هم
دارند که ترجمه فارسی آن می‌شود، «یلداشب خضره، قاووت غذای خضره».

حوزه‌های فرهنگی مرکز ایران

در مناطق فرهنگی مرکز ایران، خضر برآورنده‌ی نیازها، شفادهنده‌ی
بیماری‌ها، مشکل‌گشا و راهنمای گمگشتگان بیابان‌هاست و در قصه‌های
عامیانه نیز جایی یافته است.

در روستاهای دور و بر سمنان جمله در ده صوفیان از توابع سنگسر
معتقدند که اگر شخصی در بیابان راه گم کند و با صدای بلند خضر را بخواند و



مسجد قصرالدشت

«در جزیره قشم، مشهورترین قدمگاه خدر در دهکده‌ای است به اسم «پشت کوه» و مقبره مشهور دیگری هم در خود بندرعباس است، بیرون شهر، لب دریا و کنار جاده‌ای که از بندرعباس به بندر خمیر می‌رود. کنار مقبره یا قدمگاه خدر، قدمگاهی هم برای الیاس می‌سازند، یک سکو با یک حصار کم‌ارتفاع به وسعت چندین مترمربع. هر وقت که از دریا ماهی صید نشود، ماهیگیران چندین شبانه‌روز در «خدرالیاس» جمع می‌شوند و شیرینی می‌دهند و دعا می‌خوانند و نذر و نیاز می‌کنند و اغلب یکی دو بز هم قربانی می‌کنند. خدر و الیاس دل‌شان به حال ماهیگیران می‌سوزد و نذر آن‌ها را می‌پذیرند و دریا را پر ماهی می‌کنند».^۷

در چابهار و سواحل دریای عمان خضر حامی لنج‌ها و کشتی‌هاست. در «چابهار» محلی است به نام سپوزه (Sepuze) که آن را قدمگاه خضر می‌دانند؛ در آن جا بنای ساده‌ای ساخته‌اند و ملاحان که از کشتی پیاده می‌شوند در آن جا شمع روشن می‌کنند. مردم هر پنجشنبه در آن جا گوسفند قربانی می‌کنند و خیرات می‌دهند. مردم چابهار و نقاط اطراف آن خضر را به صورت پیرمرد بلندبالا و ریش سفیدی که معمولاً لباسی سفید و بلند بر تن دارد تصور می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها خضر در توفان‌های سخت دریا کشتی‌ها را حمایت می‌کند و هم‌چنین کسانی را که راه گم کرده باشند، راهنمایی می‌کند.^۸ زنان حاجت‌خواه نیز از مراجعه‌کنندگان عمده‌ی زیارتگاه‌ها و قدمگاه‌های خضر این مناطقند. مثلاً در چابهار «روز جمعه هر هفته مشتی زن حاجتمند پای پیاده با سبیدی یا ظرفی خرما به زیارتش می‌روند و برآوردن آرزوی‌شان را از او طلب می‌کنند».^۹ در بحرین هر سال در روز معینی از فصل بهار زنان به صورت گروهی همراه با ساز و آواز به قدمگاه خضر می‌روند^{۱۰} در سایر نقاط نیز

در ده «بوان» «ممسنی» نیز این اعتقاد وجود دارد که اگر خواجه خضر «گابوره» بزند یعنی با گاو عبور کند، محصول خوب خواهد شد. پیرمردی از اهالی ده «بوان» می‌گفت: «چند سال پیش یک شب گاویم گم شده بود، دنبالش می‌گشتم، گاوی دیدم. هر بار خواستم آن را بگیرم «بوره» زد، یعنی پرید و جلو رفت و عاقبت نتوانستم بگیرمش. وقتی به بزرگ‌ترها گفتم. گفتند آن گاو نبود «بوره» بود و آن سال محصول خیلی خوب شد.» در اصطلاح عشایر و روستاییان اطراف ممسنی گذر کردن گاو خضر را «گابوره» و یا به اختصار «بوره» می‌نامند. گاهی هم «گابوره» یا «بوره» به مفهوم خود آن گاو می‌آید.

حوزه‌های فرهنگی بلوچستان و سواحل و جزایر دریای عمان و خلیج فارس

در بیش‌تر قسمت‌های این مناطق به علت مجاورت با دریا و نیز به سبب محدود بودن امکانات تولید کشاورزی و دامپروری، صید ماهی و دریانوردی از عمده‌ترین شیوه‌های معیشت است. زندگی با دریا پیوندی تفکیک‌ناپذیر دارد. نبض زندگی مردم تکیه و آفتاب سوخته‌ی سواحل و جزایر این آب‌های گرم با امواج دریا می‌زند و آرامش و توفان دریا که عمده‌ی معاش‌شان از آن تأمین می‌شود، مستقیماً در زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. از این رو دریا به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین نیازهای مادی، در اعتقادات و فرهنگ عامیانه‌ی این مردم نیز جای خاصی دارد. خضر، یا به زبان مردم اغلب نقاط این منطقه خدر (Xeder) که او را زنده‌ی جاودان می‌دانند، در این جا حافظ دریا، نگهدارنده‌ی لنج‌ها و کشتی‌ها و پشتیبان صیادان و دریانوردان است و هنگام توفان‌های سخت به یاری کشتیبانان می‌شتابد.

روستاییان و عشایر کرمان درویشانی را که به سر خرمن‌ها و به چادرهای ایلی می‌روند و مدح علی می‌خوانند بسیار محترم می‌شمارند، چون معتقدند که شاید یکی از این‌ها خواجه خضر باشد

می‌شود، دیگری گفت آن قسمت دیگر بیش‌تر می‌دهد. سومی قسمت کوچکی از شالی‌ها را نشان داد و گفت هرچه هست در آن است. و بعد هر سه نفر رفتند. صبح که شد مزدور از صاحب زمین خواست همان قسمت کوچک را به جای مزد به او بدهد. صاحب خرمن گفت آن که خیلی کم است. مزدور گفت باشد. نوشته هم ردوبدل کردند. مزدور شالی خود را جداگانه و بعد از همه شالی‌ها کوبید. وقتی می‌خواست محصول آن را به خانه ببرد چند نفر را هم خبر کرد و هرچه می‌بردند تمام نمی‌شد، باقیمانده را به صاحب زمین بخشید. آن نفر سوم که به شالی‌ها اشاره کرده بود، خضر بود.»

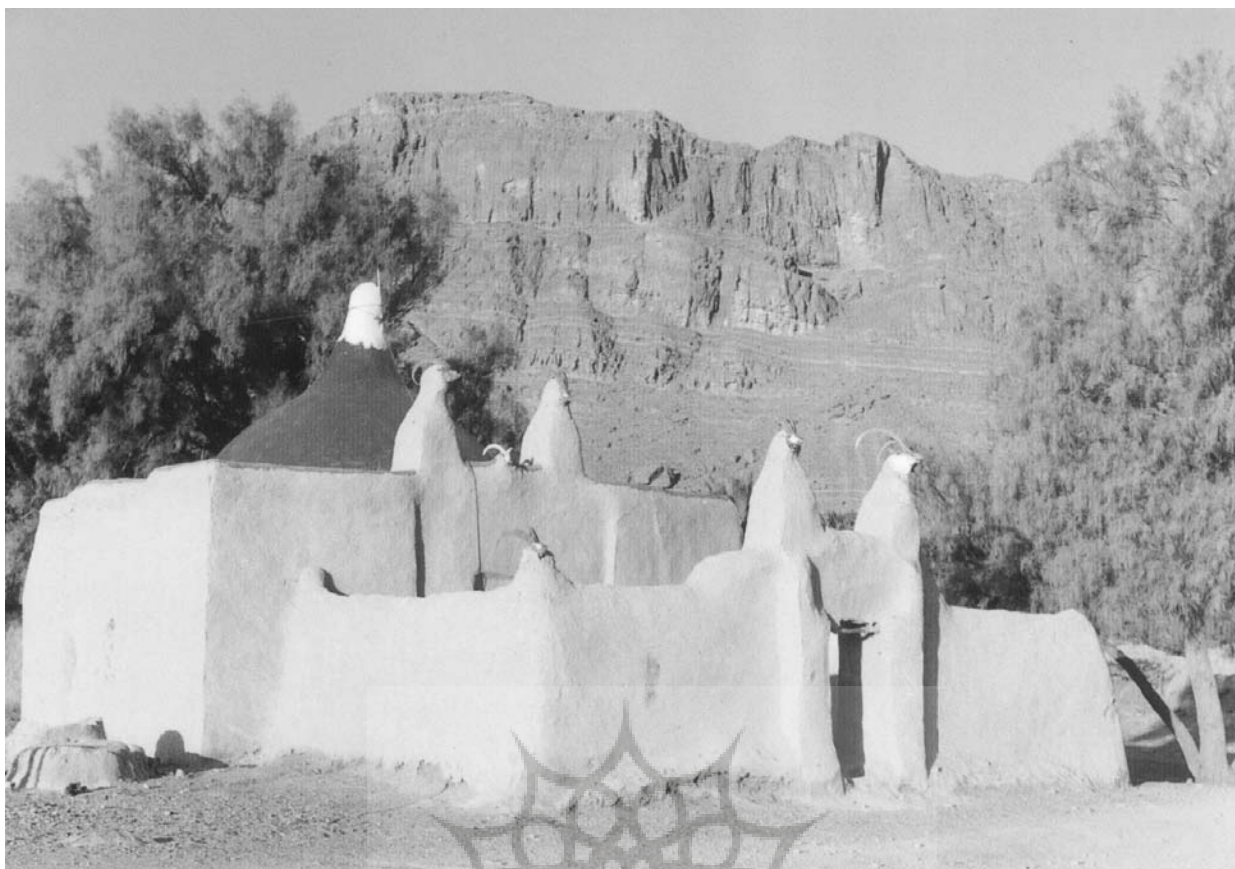
در «ماسال» رضوانشهر اگر هنگام درو شالی داس دست دروگر را ببرد موجب برکت می‌شود. در ده «مهدی خان محله» ماسال و درده «آبکنار» بندرانزلی که تولید ابریشم از منابع عمده‌ی درآمد مردم است اگر هنگام بریدن برگ درخت توت برای کرم ابریشم دست‌شان را ببرند آن را موجب برکت می‌دانند.

در آستارا معتقدند «شبِ خدر نبی» (= شبِ چله‌ی کوچک زمستان) زمین نفس می‌کشد و از آن پس برای کشت درخت مناسب است. در آبادی «گلدیان» از توابع رودبار زیتون اگر از یک گل درخت زیتون چنددانه زیتون پیدا شود، آن را «تاق» می‌نامند و برایش قربانی و صدقه می‌دهند. هم چنین برای کاکل زدن گندم و جو که آن را هم «تاق» می‌نامند خروس یا گوسفند قربانی می‌کنند.

اعتقاد به از حرکت افتادن آب‌ها در یک لحظه‌ی معین، تقریباً در سراسر این مناطق وجود دارد. در نقاط مختلف این لحظه را در نیمه شعبان، ظهر عاشورا، شب قدر، ساعت تحویل سال و غیره می‌دانند؛ و آن را با عبور یا حضور امام زمان (عج)، لحظه‌ی شهادت امام حسین (ع)، لحظه‌ی شهادت امیرالمؤمنین (ع) و از جمله عبور خضر مربوط می‌دانند. در یکی از دهات گیلان (مهدی خان محله) به جای سکون آب معتقدند آب چشمه‌ی ده شیری رنگ می‌شود، که در ارتباط با شیر و دامداری قابل توجه است. به اعتقاد ترکمن‌ها در لحظه‌ی نامعینی از شب بیست و هفتم ماه رمضان که خضر عبور می‌کند آب‌ها از حرکت می‌ایستند. «شب بیست و هفتم رمضان از لیالی متبرکه می‌باشد و آن را لیلۃ‌القدر می‌خوانند و عقیده دارند که در این شب خضر مشغول گردش است و اگر به کسی تصادف کند آن شخص را خوشبخت و سعادتمند می‌گرداند.»^{۱۷} ترکمن‌ها خضر را «خَصِر» تلفظ می‌کنند و او را از جمله‌ی پیمبران

«تندوره»، «کلام»، «کول»، «تاق» و مانند آن نامیده می‌شود. اغلب معتقدند که عبور خضر موجب کاکل زدن می‌شود و کاکل برکت می‌آورد. برای کاکل قربانی می‌کنند و اعتقاد دارند که اگر خون نریزند ممکن است خطری متوجه صاحب زمین بشود. چنین باورهایی در مورد دو شاخه شدن خوشه‌ها هم وجود دارد. هم‌چنین اگر هنگام درو داس دست دروگر را ببرد، آن را خوش‌یمن می‌دانند. در نقاطی که نگهداری و پرورش کرم ابریشم معمول است، وقتی برای نوقان (کرم ابریشم) برگ توت می‌برند، اگر دست‌شان زخم بردارد آن را به فال نیک می‌گیرند و موجب برکت می‌دانند و هر دو مورد با خون قربانی و فراوانی و برکت ارتباط پیدا می‌کند.

در روستای «شیرآباد» از توابع «رامیان»، «تندوره» گندم، جو و شالی و «چارغوزه» شدن پنبه و خوشه‌ی «دوشاخه‌ی» گندم و شالی را نتیجه‌ی عبور خضر می‌دانند و نشانه‌ی فراوانی؛ برای آن گوسفند نر یا خروس قربانی می‌کنند، در غیر این صورت ممکن است «سر صاحبش را بخورد» یعنی ممکن است صاحب محصول بمیرد. در این ده به طور کلی فراوانی محصول را به سبب عبور خضر می‌دانند. در «سولما»ی هزار جریب قلندران را که به سر خرمن‌ها می‌آیند با این گمان که یکی از آن‌ها ممکن است خضر باشد محترم می‌شمارند. در ده «مزرعه» از توابع «علی‌آباد کتول» اگر محصول گندم و شالی خوب باشد خضر به آن نظر کرده است. معتقدند «خضر حیات دارد و مسیر هم دارد» یعنی حرکت می‌کند و آمد یا فراوانی تولید گوسفند و محصول زمین را از گذر کردن خضر می‌دانند. در ده «لاریم» جویبار شاهی قطعه زمینی را جداگانه به نذر خضر می‌کارند. در این ده برکت محصول کشاورزی را نتیجه‌ی نظر کردن خضر می‌دانند. در ده «پیمور» کلاردشت فراوانی گندم را از اثر نظر خضر می‌شمارند. در ده «زَرکه» آمل معتقدند وقتی محصول شالی خوب باشد خضر از آن عبور کرده است و نیز معتقدند خضر پسر امیرالمؤمنین است و امیرالمؤمنین سفره‌اش را روی مازندران تکان داده و به این سرزمین برکت داده است. در این ده قصه‌ای درباره‌ی خضر و برکت خرمن وجود دارد که با یکی دو قصه‌ای که در این باره از فارس دیدیم مشابهت دارد. این قصه از زبان یکی از اهالی ده چنین است: «یک زمین شالی بود و [صاحب آن] یک مزدور داشت. شالی را جمع کردند بردند سر خرمن. شب که شد صاحب خرمن رفت خانه و مزدور سر خرمن خوابید. شنید صدای حرف می‌آید دقت کرد دید دو سه نفر توی خرمن هستند و صحبت می‌کنند. یکی گفت آن قسمت شالی فلان قدر



را که به سرخرمن‌ها می‌آیند بسیار محترم می‌شمارند، چون باور دارند که ممکن است یکی از آن‌ها خضر باشد. در خرانق، خضر گاهی به صورت چوپان ظاهر می‌شود، که چوپان بودنش می‌تواند با باورهای کهن مربوط به دامداری پیوند داشته باشد. در اصفهان در مورد آدمی که زیاد عمر کند می‌گویند عصای خضر به تنش خورده است، که با توجه به همسایگی اصفهان و فارس یادآور برکتی است که به اعتقاد روستاییان فارس عصای خضر برای خرمن‌های گندم دارد.

به طور کلی در حوزه‌های فرهنگی مرکز ایران، به علت تسلط بیشتر فرهنگ رسمی و نیز به لحاظ ارتباط زیاده‌تر روستاها با مراکز تعلیمات مذهبی، اعتقادات مربوط به خضر بیش‌تر رنگ مذهبی پذیرفته است. ولی با وجود این هنوز نشانه‌هایی از سیمای اسطوره‌ای او در فرهنگ عامه‌ی این مناطق دیده می‌شود؛ که باز هم مثل اغلب حوزه‌های فرهنگی دیگر عمدتاً با آب و با تولید کشاورزی و دامداری مربوط است.

حوزه‌های فرهنگی ترکمن، مازندران، گیلان و تالش

تقریباً در اغلب نقاط حوزه‌های فرهنگی شمال ایران خضر کارکرد برکت‌رسانی را در تولید کشاورزی و دامپروری و نیز در فعالیت‌های تولیدی دیگری که در تأمین معاش مردم اهمیت دارد، داراست. هم‌چنین با آب که یک عامل اصلی در فعالیت‌های کشاورزی، دامپروری و باغداری است، مربوط است و آب‌ها را به زیر فرمان دارد، در عین حال مشکل‌گشا و راهنما نیز هست. در این مناطق کارکرد خضر در تولید کشاورزی و دامپروری، در موارد متعدد، با آن چه در مناطق دیگر دیدیم همانند است.

در اغلب روستاهای ترکمن، مازندران و گیلان اعتقاد به «کاکل زدن» در محصولات کشاورزی مانند گندم، جو، شالی و غیره که خوراک و تولید اصلی است، وجود دارد. کاکل زدن در نقاط مختلف با نام‌های متفاوت «تولون م»،

از او یاری بطلبید، خضر راه را به او نشان خواهد داد. همین‌طور بیماری که با صدای بلند از روی خلوص نیت خضر را صدا بزند، خضر شفایش خواهد داد.^{۱۵} در شه‌میرزاد معتقدند که در شب «تیرماسیزه»^{۱۶} در یک لحظه نامشخص آب‌ها لال می‌شوند و جوی‌ها و آبشارها از صدا می‌افتند. باور دارند که در این لحظه خواجه خضر می‌آید و هر کس دعایی بخواند و حاجتی بطلبد، حاجتش برآورده می‌شود. هم‌چنین در شب «تیرماسیزه» یک نوع قاووت، و به اصطلاح محلی «تلخون» درست می‌کنند که مرکب است از شاه‌دانه، کنجد، گردو، سنجد، تخم گشنیز، تخم خربزه و گندم، که البته شاهدانه و گندم مواد اصلی آن است. قاووت را در بشقابی می‌ریزند و می‌گذارند روی تاقچه یا رف اتاق، معتقدند شب هنگام خواجه خضر می‌آید و به آن پنجه می‌زند. قاووت را صبح بین اهل خانه تقسیم می‌کنند. در «تفرش» معتقدند که در لحظه‌ی نامعینی از شب چله‌ی بزرگ زمستان آب‌ها به خواب می‌روند و در این لحظه هر کس دعایی بکند حتماً مستجاب خواهد شد، که با لال شدن آب‌ها در شه‌میرزاد قابل مقایسه است.

در اغلب روستاها و شهرهای مرکزی ایران خضر راهنمای گمشدگان بیابان‌ها و مشکل‌گشای حاجتمندان است. اگر حاجتمندی چهل روز مرتب پیش از برآمدن آفتاب در خانه را آب و جارو کند، در روز چهلم خضر بر او ظاهر می‌شود و نیازش را برمی‌آورد. در این مناطق خضر را معمولاً به صورت پیرمردی با لباس سبز و یا به صورت سواری رهگذر توصیف می‌کنند که اغلب پس از ناپدید شدن تازه برای شخص حاجتمند شناخته می‌شود. همین‌موجب پیدایش شوخی‌ها، حکایت‌ها و ضرب‌المثل‌های بسیاری شده است که ذکر آن‌ها موجب اطالاه‌ی کلام خواهد شد.

گاهی در این مناطق اعتقاداتی هم درباره‌ی خضر و رابطه‌ی آن با فعالیت‌های کشاورزی و دامپروری دیده می‌شود. مثلاً رابطه‌ای که خضر در شه‌میرزاد با آب دارد، از این‌گونه است. هم‌چنین در «خرانق» خمین درویشانی

در ده خشت از توابع کازرون، دور خرمن خط می‌کشند،

نام «پنج تن» را بر آن می‌نویسند و قرآن رویش

می‌گذارند و باور دارند که اگر خدا بخواهد برکت دهد،

گوساله‌ی خضر به آن می‌خورد

خضر و سیاگالش

مشابه‌اند.

با بررسی و مقایسه اعتقادات مربوط به خضر در حوزه‌های فرهنگی مختلف ایران خطوط اصلی سیمای خضر به این ترتیب مشخص می‌شود:

۱. خضر عامل برکت در شئون عمده تولید و معیشت و به ویژه در تولید کشاورزی و دامپروری است. از این رو با اسطوره‌های کهن جوامع کشاورز و دامدار ایران و آسیای غربی مربوط می‌شود.

۲. خضر موکل آب‌هاست و از این طریق معتقدات مربوط به خضر با کهن‌باوری‌های مربوط به «آناهیتا»، ایزدانوی آب، پیوند می‌یابد.

۳. خضر پیامبری همیشه زنده و مشکل‌گشا و راهنمای مردم است. و به این لحاظ با جاویدانان کارکردهای مشترک دارد.

۴. باورهای مربوط به خضر با اعتقادات مربوط به آن دسته از چهره‌های مذهبی که در فرهنگ عامه جایی دارند، درآمیخته است.

به این ترتیب خضر در فرهنگ عامه ایران سیمایی اسطوره‌ی - مذهبی پیدا کرده است.

خضر عامل برکت

اعتقادات و باورهایی که درباره‌ی خضر در زمینه‌ی تولید کشاورزی وجود دارد، به احتمال زیاد ریشه در اسطوره‌های خدایانهای زمین و باروری در ایران و بین‌النهرین و دیگر تمدن‌های کهن مجاور ایران دارد.^{۲۰} دیدیم که کالک گندم در کرمانشاه «جای پای خضر» نامیده می‌شود و در مازندران نیز آن را با عبور خضر مربوط می‌دانند. از طرف دیگر شواهدی هست که ارتباط اعتقاد به کالک گندم را با این اسطوره‌ها تأیید می‌کند. از جمله آن که در همه این اسطوره‌ها خون قربانی را برای باروری در کشتزار می‌ریزند. مشابهت یک افسانه‌ی چینی نزدیک به اسطوره‌ی سیاووش با رسم قربانی کردن برای کالک گندم در ده نودون (Nowdun) کازرون قابل توجه است. این افسانه چینی حکایت از کشته شدن شاهزاده‌ی بی دارد که دشمنان پدرش او را تا گردن در خاک فرو می‌کنند و سپس گاوآهن بر سرش می‌رانند^{۲۱} در دهکده‌ی «نودون» اگر گندم کالک بزند برایش قربانی می‌کنند و سر حیوان قربانی شده را زیر خاک می‌کنند و خیش از روی آن می‌گذرانند و معتقدند که اگر این کار را نکنند صاحب زمین می‌میرد. هم‌چنین در اغلب روستاها معتقدند که اگر برای کالک خون نریزند «سر صاحبش را می‌خورد» یعنی صاحبش می‌میرد.

در گیلان و تالش به عنصر اسطوره‌ی دیگری به نام سیاگالش برمی‌خوریم که از جنبه‌های متفاوت با خضر وجوه مشترک دارد. سیاگالش موجودی است. خیالی که در باورهای مردم این مناطق به ویژه در میان دامداران جای خاصی دارد. پاره‌ای از اعتقادات مربوط به او از این قرار است:

برای دیدن سیاگالش باید نیت پاک داشت. سیاگالش ممکن است به شکل حیوانات درآید، ولی معمولاً به شکل چوپان جوان بلندبالا و سیاه‌چرده‌ی ظاهر می‌شود. او دشمن شکارچی‌هاست. هر وقت حیوانی به ویژه گاو جنگلی (گوزن). در خطر انسان قرار بگیرد، سیاگالش به آن انسان ظاهر می‌شود.

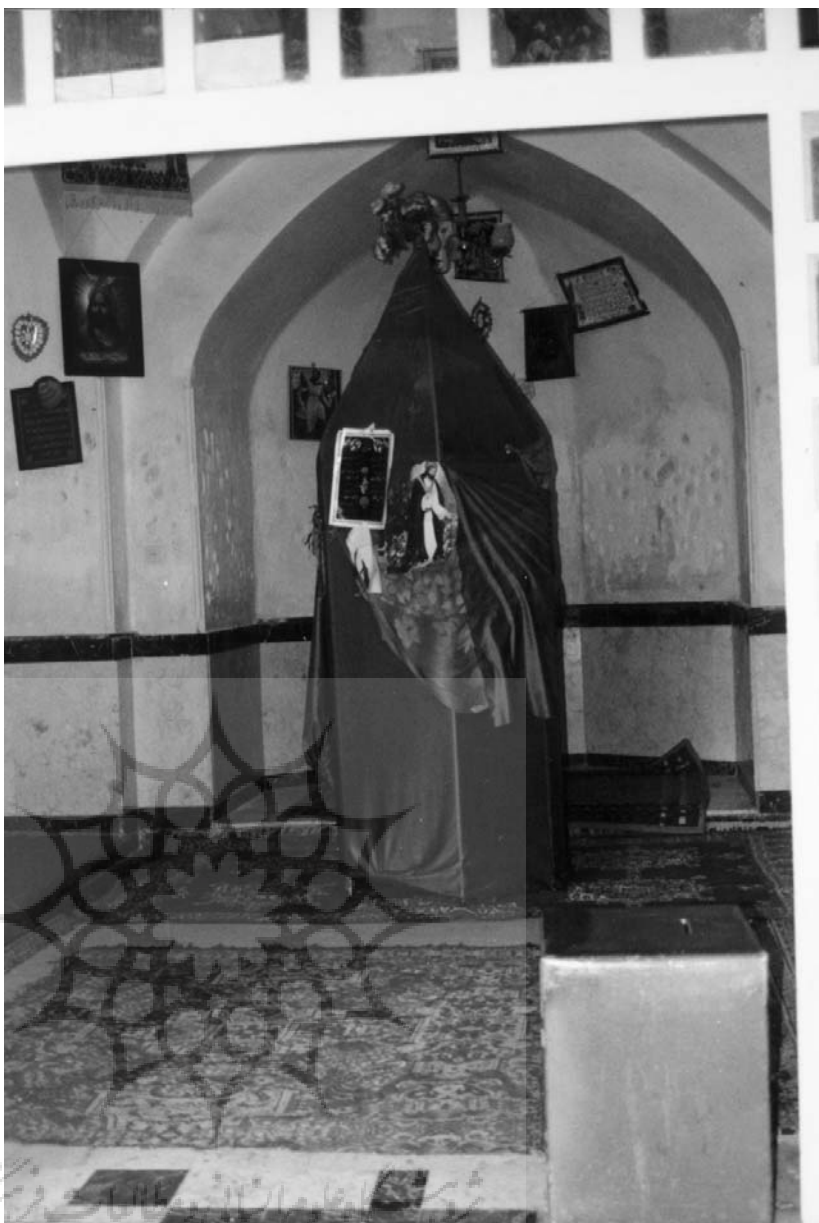
سیاگالش اگر با خوشی به کسی ظاهر شود او را خوشبخت می‌کند و اگر برکسی خشم بگیرد او را آزار می‌دهد. وقتی سیاگالش به کسی ظاهر می‌شود، اگر آن شخص او را بشناسد، هرچه از خداوند بخواهد برآورده می‌شود. سیاگالش به هر کس نظر کند زندگی پربرکت پیدا می‌کند. گاهی سیاگالش به صورت پیرمردی با لباس پشمی گالشی^{۲۲} ظاهر می‌شود. اگر سیاگالش به کسی تخم‌مرغ بدهد و او آن را در انبار برنج بگذارد، آن برنج هرگز تمام نمی‌شود. کسی که سیاگالش را ببیند رمه‌ی گاو و گوسفندانش زیاد می‌شود. افسانه‌ی هست که

در کوره‌ها کوکل مرز (Kowkal Marz) در دهستان «عمارلو» گاو نری سرگردان است. در اوایل بهار که گاوها را به بیلاق می‌برند گالش‌ها اغلب صدای او را می‌شنوند. معتقدند این گاو نسبت به صاحبش نافرمانی کرده و سیاگالش او را رانده است. در میان شکارچیان مناطق دیلمان و طولش به گوزن (بعضی مواقع بز) موسوم به سیاگالش که نگهبان و حافظ حیوانات است باور دارند. به همین جهت از شکار این حیوانات خودداری می‌کنند.

چنان که پیداست بسیاری از اعتقادات مربوط به سیاگالش با باورهای مربوط به خضر در نقاط مختلف ایران مشابهت قابل توجهی دارد.

سیاگالش احتمالاً بازمانده اسطوره‌های کهن اقوام گیل یا تالش است و به نوبه خود در این فرهنگ‌ها نماد ذهنی نیازهای مادی مردمی است که معیشت‌شان مبتنی بر دامداری و شبنی است. چنین به نظر می‌رسد که اعتقادات مربوط به خضر و سیاگالش با توجه به کارکردهای همانندی که هر یک در جامعه‌ی خود داشته‌اند، ضمن برخورد فرهنگ‌ها در یکدیگر تداخل کرده‌اند. اما با وجود همه‌ی وجوه تشابه به وضوح می‌توان تشخیص داد که این دو، دو عنصر اسطوره‌ی متعلق به دو جامعه‌ی متفاوتند که دارای کارکردهای

صربیح زیارتگاه دست خضر (شیراز - قصر الدشت)
سنگ جای دست پا پای خضر در رواق پشت صربیح قرار دارد



ظرف می‌گذارد و به آن خانه می‌فرستد. در «نومندان» به جای مایه‌ی ماست نمک یا قند می‌گذارند. این رسم که تقریباً میان اکثر دامداران تالش رواج دارد کاملاً با آن چه در اعتقادات دامداران جبالبارز جیرفت دیدیم، مشابهت دارد. در آن جا نمک را که مال خواجه‌ی خضر می‌دانند، با این باور به جای مایه‌ی ماست می‌گیرند که مانع از بین رفتن برکت محصول شود.

در این مناطق نیز خضر راهنمای گمگشتگان بیابان و جنگل و کوه و مشکل گشای مردم هست و در بعضی نقاط از جمله در «گمیشان» دیدار او را موجب ثروتمند شدن می‌دانند. به اعتقاد اغلب مردم از جمله مردم «پیمور» کلاردشت، تا کسی خوب و پاک نباشد به دیدار خضر نایل نمی‌شود. کسانی که

خضر را دیده‌اند، او را به صورت پیرمردی با لباس روحانی، یا با لباس پشمینه بلند و یا به صورت سیدی با عمامه سبز و ریش بلند و از این قبیل توصیف می‌کنند.

علاوه بر این‌ها خضر در منطقه‌ی مازندران نماد دیگری هم پیدا کرده که عبارت است از نور و شهاب آسمانی. تا آن جا که تحقیق شده است چنین اعتقادی در مورد خضر جز در حوزه‌ی فرهنگی مازندران دیده نشد. در «رستمکلا»ی مازندران معتقدند خضر شب‌ها به صورت نور (شهاب آسمانی) به «امام‌زاده زین‌العابدین» و «امام‌زاده سیدساره» می‌آید. باور دارند که در فاصله‌ی که شهاب در آسمان می‌گذرد، اگر کسی بتواند سه بار بگوید «چل گو (گاو)، چل رسن (طناب)، چل چنگو (میخ طولی‌ی چوبی)» هر مرادی داشته باشد برآورده خواهد شد. «در نزدیکی آمل محلی است به نام مصلی و در آنجا مقبره‌ی است که به نام خضر شهرت دارد. بیش‌تر دختران آمل هر شب پنجشنبه (چهارشنبه شب) به آنجا می‌روند و برای گره‌گشایی و شوهریابی به شبکه‌ها و میله‌های صربیح دخیل می‌بندند، و باور دارند که خضر در شب‌های پنجشنبه به شکل نوربیرنگی به درون مقبره می‌آید و به فرمان خداوند گره دخیل کسانی را که حاجت‌شان باید برآورده شود باز می‌کند.»^{۱۸}

و همیشه زنده می‌دانند.

در این مناطق اعتقادات مربوط به خضر در موارد متعددی با امور دامپروری نیز ارتباط پیدا می‌کند. در «گمیشان» معتقدند که نباید از میان گله گوسفندانی که خوابیده‌اند رد شد چون خضر توی آن است. در «شیرآباد» رامیان اگر اتفاقاً گوسفندی سه‌قلو بزاید نظر کرده‌ی خضر است و باید برایش قربانی داد. در «زرکه» آمل اگر گوسفندان زاد و ولدشان زیاد بشود خضر آمده است. در ده «برفتان» علی‌آباد کتول اگر محصول شیر زیاد باشد نظر کرده‌ی خضر است. در اغلب روستاهای مناطق مختلف گیلان و مازندران حدود اواسط بهار گوسفندان را به بیلاق می‌فرستند و معمولاً شیر روزی را که گوسفندان را به جانب بیلاق حرکت می‌دهند، به صورت‌های مختلف نذری می‌دهند. در بعضی نقاط با آن آش شیر درست می‌کنند و شیلان می‌دهند که قابل مقایسه است با آش شیری که در «پاریز» سیرجان در روز چهلم بهار نذر خضر می‌کنند. در «ماسال» اگر ماست چرب نباشد و به اندازه‌ی کافی کره نهد مایه‌ی ماست را عوض می‌کنند اما خانواده‌های دامدار با اکراه مایه‌ی ماست را به دیگران می‌دهند. معتقدند در این صورت برکت از خانه‌شان می‌رود. به این لحاظ خانواده‌ای که مایه‌ی ماست می‌گیرد معمولاً مقداری نمک یا برنج در آن

چه گردآوری شده است، به نظر می‌رسد این تنها تأثیری باشد که فرهنگ عامه از داستان موسی و خضر قرآن گرفته باشد. خضر در فرهنگ عامه با دیگر شخصیت‌های مذهبی نیز مشابهت‌هایی دارد که در طول مقاله به آن‌ها اشاره شده است.

نکات دیگری درباره‌ی خضر

در بعضی نقاط ممکن است خضر به جای «پری» یا به اصطلاح امروزی اغلب دهات «پیر» یک مکان یا چشمه یا درخت نشسته باشد. چنین است در مورد بیش‌تر درختان و چشمه‌هایی که نام خضر بر آنهاست. و این باقی‌مانده از اعتقاد به جاندار بودن همه‌ی جامدات و «مینو» داشتن آن‌ها در اعتقادات زرتشتی و قبل از آن است. چنان که در مورد پیرهای دورو بر «بزد» و جاهای دیگر نیز صادق است.^{۲۸} و چنین است در مورد بسیاری از مساجد، درختان و چشمه‌ها که در اعتقادات مردمان شهرها و روستاها «پیر» دارند.

وظیفه مشکل‌گشایی و نجات بخشی که خضر در فرهنگ عامه دارد، او را با نیم خدایانی که رابط زمینیان و جهان خدایان بوده و اغلب به یاری مردمان برمی‌خاسته‌اند، مقایسه‌پذیر می‌کند. در کتاب اعلام قرآن آمده است که: «می‌گویند الیاس نیمی فرشته و نیمی انسان است و در خشکی به نجات درماندگان می‌شتابد.» و می‌دانیم که الیاس برادر حضرت خضر است و حتی وظیفه‌ی نجات درماندگان خشکی را که در اینجا و در بیش‌تر متون قدیمی به او نسبت داده‌اند، فرهنگ عامه برعهده‌ی خضر نهاده است. و در واقع این خضر است که نیمی فرشته و نیمی انسان است.

داستان موسی و خضر قرآن کریم هم چنان که در دایرةالمعارف اسلامی و به نقل از آن در ترجمه و تفسیر قرآن زین‌العابدین رهنما آمده^{۲۹} ممکن است از داستان «گیل گمش» مایه گرفته باشد، و در این صورت «اوتناییستم» [یاه] اوتنه پیشتیم] که در حماسه‌ی گیل‌گمش به حیات جاویدان دست یافته است، می‌تواند همان خضر باشد.^{۳۰}

به طور کلی از آنجا که فرهنگ‌های کهن آسیای غربی، ایران و آسیای میانه، طی تاریخ آمیختگی‌های بسیار پیدا کرده‌اند؛ شخصیت‌های اساطیری یا شخصیت‌های مذهبی، آن‌ها که هاله‌یی از اعتقادات و باورهای افسانه مانند بر گرد خود دارند، با عناصر فرهنگی ملت‌های مجاور تداخل پیدا کرده‌اند. چندان که برخی از این شخصیت‌ها، از جمله «خضر» آمیزه‌یی شده از عناصر مختلف، که گاهی در شناخت آن‌ها به تضادهایی هم برمی‌خوریم. در باب خضر تنها پیامبری که از مردم لقب خواجه گرفته است هنوز گفتنی‌های بسیار هست، چون قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و شوخی‌ها، ارتباط خضر با اساطیر ایرانی و غیر ایرانی و با فرهنگ مادی مردم، نام مکان‌ها، زیارتگاه‌ها، سنگ‌ها، چشمه‌ها و درختانی که در گوشه و کنار ایران به نام او وجود دارد، و مانند این‌ها که در این مقال مجال شرح آن‌ها را نداشته‌ایم. بماند تا فرصتی دیگر.

پاورقی‌ها:

۱. تاریخ بلعمی. صفحه ۴۶۳.
۲. ایرج افشار. اسکندرنامه روایت کالیستنسن دروغین. صفحه ۸.
۳. زین‌العابدین رهنما. تفسیر و ترجمه قرآن. جلد دوم. مقدمه سورة کهف. صفحه ۵۳۵.
۴. شفیع کدکنی (م. سرشک). در کوچه باغ‌های نشابور. شعر «حتی نسیم را». صفحه ۷۳.
۵. محمدبن محمودبن احمد طوسی. عجایب‌المخلوقات. به اهتمام دکتر منوچهر آزموه. صفحه ۴۶۹.
۶. محمد ابراهیم باستانی پاریزی. پیغمبر دزدان. صفحه ۲۱۲.
۷. غلامحسین، ساعدی، اهل هوا، صفحه ۱۰۶.

۸. با تشکر از آقای سعید جانب الهی پژوهشگر مرکز مردم‌شناسی ایران که مطالب مربوط به چاپار را در سفری که به آن حدود داشتند برایم گردآوری کردند.

۹. علی بلوکباشی، چاپار و بلوچ‌های آن. مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۶، شماره‌ی ۵ و ۶.

۱۰. مطلب مربوط به بحرین از قول آقای علی‌اکبر جعفری نقل شده که خود حدود سی سال پیش شاهد انجام این مراسم بوده است. به گفته‌ی ایشان این زیارتگاه را شخصی که خود متولی زیارتگاه خضر در میناب بوده و سپس به بحرین مهاجرت کرده به‌وجود آورده است. او مدعی شده که محل زیارتگاه را در خواب به او نشان داده‌اند. در زیارتگاه‌های میناب و جیرفت نیز در گذشته چنین مراسمی معمول بوده است.

۱۱. محمدحسین باجلان فرخی و محمد اسدیان خرم‌آبادی. باورهای مردم لرستان، بایگانی علمی مرکز مردم‌شناسی ایران.

۱۲. در بسیاری از روستاهای ایران اگر قسمتی از گندم‌های کاشته شده در یک زمین بیش از بقیه‌ی گندم‌ها رشد کند و ساقه‌های آن‌ها به هم بیچید برای آن خروس یا گوسفند قربانی می‌کنند و خون قربانی را روی همان گندم‌ها پاشیده یا به پای آن می‌ریزند. در بعضی دهات به جای قربانی آداب دیگری دارند. این را در کرمانشاه «کول» می‌نامند و در نقاط دیگر به نام‌های مختلف از قبیل کاکل، کاکلک، گوکیل و غیره نامیده می‌شود. در این باره نگاه کنید به: خسرو خسروی، پژوهشی در جامعه‌ی روستایی ایران. صفحه ۵۳. برای رعایت اختصار در صفحات بعد از این رسم یا اعتقاد فقط نام «کاکل» و «کاکل زدن» را به کار می‌بریم.

۱۳. در اطراف زیارتگاه و چشمه‌ی خضر زنده مارهای آبی فراوان است. ۱۴. این محل به سبب زیبایی و آب فراوانی که دارد از چند سال پیش به اردوگاه دولتی تبدیل شده و اطراف آن را نرده‌های آهنی کشیده‌اند.

۱۵. بهروز اشتری ده صوفیان، بایگانی علمی مرکز مردم‌شناسی ایران.

۱۶. جشن «تیرماسیزه» یکی از آیین‌های معمول در روستاهای کوهستانی مازندران، که مبتنی بر گاه‌شماری محلی این منطقه است. این جشن در روستاهای واقع در کوهپایه‌های جنوبی البرز مرکزی و از جمله در شه‌میرزاد نیز معمول است. تیرماسیزه را در حدود نیمه‌ی دوم آبان ماه برگزار می‌کنند و بازمانده‌ی جشن باستانی «تیرگان» است که در روز تیر (سیزدهم ماه) از ماه تیر در ایران باستان معمول بوده است. برای اطلاع بیش‌تر در این باره نگاه کنید به سیروس طاهباز، یوش (تکن‌نگاری) هوشنگ پورکریم، مراسم عید نوروز و جشن‌های باستانی در یکی از دهکده‌های مازندران، هنر و مردم شماره ۹۸.

۱۷. اسدالله معینی. جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت. صفحه ۱۵۲. از یادداشت‌های آقای علی بلوکباشی.

۱۹. گالش‌ها یکی گروه شغلی هستند که در تمام مناطق کوهستانی از مشرق مازندران تا مغرب گیلان پراکنده‌اند و معیشت‌شان متکی بر گاو‌داری است. برای اطلاع درباره گالش‌ها نگاه کنید به هوشنگ پورکریم. گالش‌ها و تقسیم کار. مجموعه‌ی سخنرانی‌های هفتمین کنگره تحقیقات ایران.

۲۰. برای اطلاع بیشتر در زمینه اسطوره‌های خدایان‌های زمین و باروری نگاه کنید به مقدمه اساطیر ایران نوشته دکتر مهرداد بهار.

۲۱. جی‌جی کویاچی. جلیل دوستخواه آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان. از صفحه ۷۸ تا ۹۰.

۲۲. مهرداد بهار. اساطیر ایران. مقدمه. صفحه پنجاه و سه.

۲۳. «معجم‌البلدان آورده است که در نزدیکی «الیشتر» دو صورت در کوه نهبوند هست، یکی به شکل گاو و دیگری به شکل ماهی. گویند این دو صورت حافظ آب نهبوند هستند و آب نهبوند را تأمین می‌کنند اهالی این

در «نومندان» تالش خون قربانی روز عید قربان را خشک می‌کنند و در آغاز تابستان با آب به کشتزارها می‌دهند. «آئین سیاووش در ماوراءالنهر که سرزمین اصلی اسطوره اوست در آغاز تابستان انجام می‌یافته است که آغاز انقلاب صیفی است.»^{۳۳} نیز با اسطوره‌های کهن جوامع کشاورزی پیوند دارد. به همین ترتیب در آیین‌های مربوط به جوامع دامدار نیز نمونه‌های زیادی می‌توان یافت که با عقاید مربوط به خضر در میان دامداران ریشه‌های مشترکی دارد.

خضر موکل آب‌ها

چنان که دیدیم اعتقادات مربوط به خضر با آب ارتباط زیادی دارد. در حوزه‌های فرهنگی شمال ایران خضر صاحب آب‌ها است و در باورهای ترکمن‌ها در شب ۲۷ ماه رمضان هنگام عبور خضر آب‌ها از حرکت می‌ایستد. در «شهمیرزاد» در لحظه‌ی از شب «تیرماسیزه» که خضر می‌آید، آب‌ها لال می‌شوند و آبشارها و جویبارها از صدا می‌افتند. در اصفهان اگر کسی آب به خواب ببیند معتقدند از چشمه‌ی خضر به او آب داده‌اند. در گوشه و کنار ایران چشمه‌های بسیار به نام خضر وجود دارد، و بسیاری از چشمه‌ها را جای پای اسب خضر می‌دانند. در غرب فارس، در نزدیکی کازرون و در خرابه‌های «بیشابور»، باستان‌شناسان معبد نیایش آب را از دل خاک بیرون آورده‌اند و در ضمن کاوش‌ها دو مجسمه‌ی گاو که از نمادهای ایزدبانوی آب بوده و به هنگام آبادی معبد بر فراز آن قرار داشته به دست آمده است.^{۳۴} اتفاقاً اعتقاد به گاو یا گوساله‌ی خضر نیز مربوط به همین منطقه است و بانوجه به ارتباطی که خضر با آب و احتمالاً با «آناهیتا» ایزدبانوی آب دارد، شاید رابطه‌ای میان اعتقاد به گاو خضر و گاوهای سنگی نگهبان معبد آب در این منطقه وجود داشته باشد.

از سوی دیگر خضر، آناهیتا، و حضرت فاطمه زهرا(س) دختر پیامبر اسلام(ص) در فرهنگ عامه‌ی ایران اشتراکاتی دارند.^{۳۵} و برخی از جنبه‌های اسطوره‌ی آناهیتا که دیگر برای مردم مسلمان کار کرد خود را از دست داده به اعتقادات مربوط به حضرت فاطمه(س) منتقل شده است. از جمله آناهیتا صاحب آب‌هاست و در اعتقاد شیعیان نیز نه‌های دجله و فرات، و بنا به باورهای مردم بعضی از روستاها، از جمله «ده صوفیان» سمنان، همه‌ی آب‌های جهان مَهر فاطمه‌ی زهرا (س) است. و چنان که دیدیم خضر نیز صاحب آب‌هاست. هم‌چنین بنا به اعتقاد شیعیان نمک مَهر فاطمه زهرا (س) است و دیدیم که برخی روستاها نمک را از آن خضر می‌دانند. سمنو را هم که از جوانه‌ی تازه روئیده‌ی گندم درست می‌کنند و در بسیاری از نقاط مرکزی ایران یک غذای نذری است، شب هنگام می‌پزند و معتقدند که سحرگاه حضرت فاطمه می‌آید و انگشت خود را در آن می‌زند و سمنو را تبرک می‌کند. قاووتی را هم که در شهمیرزاد و آذربایجان و آستارا با گندم و چند دانه‌ی دیگر درست می‌کنند شب هنگام در اتاق خلوتی می‌گذارند تا خضر بیاید و با پنجه‌ی خود به آن برکت ببخشد.

از سوی دیگر رابطه‌ی که در بعضی نقاط میان زنان و نیازهای آنان با زیارتگاه‌های منسوب به خضر وجود دارد، تا حدی یادآور جنبه‌هایی از شخصیت اسطوره‌ی آناهیتا است. چنان که در مراسم مربوط به زیارتگاه‌های بحرین و حوزه‌ی بندرعباس و نیز در اعتقادات مربوط به زیارتگاه آمل دیدیم. هم‌چنین در کتاب یشت‌ها [اوستا] آناهیتا مظهر آب‌ها توصیف شده و ایزدبانویی است که در امر زادن زنان مؤثر است و اعتقاداتی نظیر این‌ها را درباره خضر در روستاهای ایران می‌بینیم. در نومندان تالش هنگام زایمان زنان از خضر یاری می‌خواهند و در گیلان «اگر بچه دیر به دنیا بیاید مادر زائو (نوعروس) قرآن بر سر خود می‌گیرد و دور آوچاه (= چاه آب) یا اطراف نهر یا رودخانه می‌گردد.»^{۳۶}

خضر، پیامبر زنده

خضر چنان که دانستیم در فرهنگ عامه و در فرهنگ رسمی ایران از جمله جاویدانان است و به این لحاظ مشابهت‌هایی با «سوشیانت» در آیین زرتشتی و دیگر جاویدانان فرهنگ‌های ایرانی دارد. با این تفاوت که خضر رسالتی برعهده ندارد و در زمان بخصوصی برای اصلاح جهان ظهور نخواهد کرد. از جمله موارد اشتراک در جاویدانان اساطیری و مذهبی ایران این است که اغلب آن‌ها هر کدام به نحوی با آب مربوط می‌شوند. چنان که نطفه «سوشیانت» در آب دریاچه هامون نگهداری می‌شود، تا سرانجام در زمان موعود دوشیزه‌ی بی به هنگام آب‌تنی آن نطفه را به خود بگیرد و از او سوشیانت به جهان آید. اسفندیار هم برای دست یافتن به رویین تنی که گونه‌ی بیمرگی است در آب هامون تن می‌شوید. خضر نیز آب حیات خورده و یا چنان که در شاهنامه آمده در چشمه‌ی زندگانی سروتن شسته است.

خضر و شخصیت‌های مذهبی

چنان که گفته شد باورهای مربوط به خضر با اعتقادات مربوط به آن چهره‌های مذهبی که در فرهنگ عامه جایی دارند، مشابهت‌های قابل توجهی دارد. به ویژه چنین مشابهت‌هایی را در مورد حضرت علی(ع) نیز می‌بینیم. مثلاً در شهمیرزاد خضر را همان حضرت علی(ع) می‌دانند و معتقدند چشمه‌ی بزرگ شهمیرزاد بر اثر ضربت شمشیر آن حضرت از کوه جوشیده است و از این رو برای آن تقدسی قائلند. در نقاط دیگر ایران نیز چشمه‌هایی وجود دارد که آن‌ها را جای سم اسب علی(ع) می‌دانند. (در صورتی که حضرت علی(ع) هرگز به ایران سفر نکرده بود) خضر و علی هر دو قهرمان قصه‌های مشکل‌گشا هستند. داستان منظومی هم درباره خضر و علی وجود دارد که بارها به صورت کتابچه‌ی کوچکی به چاپ رسیده است. در این داستان عامیانه حضرت علی که هنوز کودک نابالغی است، روزی با کودکان عرب به بازی مشغول است که اتفاقاً خضر گذارش به آنجا می‌افتد. حضرت علی خضر را با نام صدا می‌زند و می‌گوید امروز به هرجا می‌روی مرا هم با خود ببر، خضر می‌گوید این کار ممکن نیست.

کی توانی تو که با ما قدمی ساز کنی

گرشوی همچو یکی مرغی و پرواز کنی

ده و دو گام زخم هر دو جهان را یک دم^{۳۷}

نیست مانند من امروز کسی در عالم

به هرحال بنا به قراری که می‌گذارند، خضر یک بار از نظر حضرت علی غایب می‌شود و به مشرق می‌رود اما ناگهان آن حضرت را پشت سر خود می‌بیند. بار دیگر به مغرب می‌رود و این بار هم آن حضرت را می‌بیند که سر راهش ایستاده است.

طفل (علی) گفتا که ایا خضر ترا می‌نگرم

هست این لحظه دو ساعت که ترا منتظرم

خضر به سراغ «الیاس» می‌رود و داستان را برای او می‌گوید. الیاس جواب می‌دهد

... که ایا خضر نبی

هفت سال است که این طفل چنین کرده به ما

روزی آمد ته دریا و به من یاری کرد

چند روزی به من غمزده دلداری کرد

سرانجام خضر به کنار چشمه‌ی آب حیات می‌رود تا آب بنوشد، اما آنجا هم دست حضرت علی با جام آب از ته چشمه بیرون می‌آید و به او آب می‌دهد، و در آخر داستان حضرت از خضر می‌خواهد که همیشه یار و کمک شیعیان او باشد.^{۳۸}

ساخت این قصه شباهت زیادی به داستان موسی و خضر دارد، با این تفاوت که در این جا خضر و علی به جای موسی و خضر نشسته‌اند، و بنا به آن

تصاویر را «گاماسا» گویند.» محمدابراهیم باستانی پاریزی. خاتون هفت قلعه. ص ۲۸۴.

- «کاکیل و کاکیل - این هر دو به معنی شب و روز شانزدهم دیماه‌اند و به نظر می‌رسد جزء اول آن لفظ گاو باشد. اصل این جشن منسوب به افسانه‌ی فریدون پادشاه داستانی است. در روز شانزدهم دی فریدون بر گاو سوار شد، و این شبی است که گاو کشته‌ی اراده‌ی ماه ظهور نمود. و این گاو است نورانی که شاخ‌هایش از زر و بقیه بدنش از سیم است و ساعتی آشکار می‌شود و ناپدید می‌گردد. هرکس در ساعت ظهورش به او بنگرد دعایش مستجاب خواهد بود و گویند در این شب بر کوه بزرگ صورت گاو پدیدار شود و اگر محصول آن سال خوب باشد دوبار نعره برآورد و اگر خشکسالی باشد یک بار فریاد کند.» حبیب‌الله بزرگ‌زاد. جشن‌ها و اعیاد ملی و مذهبی در ایران قبل از اسلام. صفحه‌ی ۴۹.

- هم‌چنین نگاه کنید به اعتقادات مربوط به گاو خضر در غرب فارس و نیز داستان گاو و سیاکالش در کوه‌های «کوکل مرز» عمارلو، که هر دو در همین مقاله آمده است.

۲۴. «در دیلم نزد پیران به ویژه زنان پیرکوه‌های دورافتاده رسم است که رنگین کمان یا کمانه‌ی آسمان یا قوس و قزح را مقدس شمرده آن را نشانه‌ی از دختر پیغمبر می‌شمارند و چون چشم‌شان به رنگین کمان بیفتد صلوات فرستاده شعری هم می‌خوانند که چنین است:

زاراشو در پیرن

یا لمنگ اونی نشنن

«زارا» همان حضرت «زهره» و پیغمبر همان پیغمبر اسلام است. اگر کسی ریشه‌ی این کهن باوری و پیوند زهره ایزدانوی آب را با سردسته‌ی ایزدان جو یعنی ایزد تیر که زهره گاهی دختر آن شمرده می‌شود نداند، گمان خواهد کرد که بنیاد این گمان پیران و عوام دیلم از روزگار گسترش دین تشیع است. اما از اشارات این یادداشت‌ها درباره «تیر» و «آناهیتا» و این که تیرسرپرست و خدای حکما و دانشمندان و نویسندگان هم بوده، به وی مانند «هرمس» و «ادریس» هم‌چون پیغمبر هم می‌گریستند، دانسته می‌شود که این رسم بسیار کهن از عقیده‌ی بسیار کهن‌تر درباره‌ی ایزدان تیر و ناهید که هم‌چون پدر و دختر هم گاهی تصور می‌شدند، سرانجام با ظرافت خاص اندیشه‌ی ایرانی یا پیغمبر اسلام و دخترش که اتفاقاً نامش هم با نام زهره یکسان به نظر می‌آید، چون در دیلم زهرا و زهره را «زارا» و «زوره» تلفظ می‌کنند، تطبیق شده است.»

احمد اقتداری. دیار شهریاران، جلد نخستین بخش دوم. صفحه ۹۵۸.

۲۵. محمود پاینده، آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم.

۲۶. به اعتقاد مردم تهران هر قدم خضر دوازده فرسنگ است.

۲۷. این داستان به اختصار از کتابچه‌ی با عنوان «حضرت مشکل‌گشا» نقل شد که توسط انتشارات جیبی (تهران، ناصرخسرو) چاپ شده نقل شد و با رونوشتی از نسخه‌ی خطی مورخ ۱۳۴۴ قمری از همین قصه که متعلق به آقای رجایی زفره‌ئی است تطبیق داده شد.

۲۸. «مینوی پدیده‌های طبیعت که چون روان و فروهر مردمان نیرویی جدا از طبیعت ایشان است در نزد انسان بدوی شکلی انسانی یا گاه حیوانی دارد... مانند سیاوش خدای نباتی در اساطیر ایران... و پیران در حوالی یزد که داستان‌های مشترکی در فرورفتن به زمین دارند... و این [پیران] ظاهراً به معنی سالخورده نیست... پیر ممکن است صورت دیگری از [یری] باشد.» مهرداد بهار. اساطیر ایران. صفحه سی و چهار.

۲۹. زین‌العابدین رهنما. ترجمه و تفسیر قرآن. مقدمه سوره کهف.

۳۰. درباره گیل گمش نگاه کنید به: گیل گمش کهن‌ترین حماسه بشری در شماره ۱۶ کتاب هفته و پهلوان‌نامه‌ی گیل گمش پژوهش و برگردان دکتر حسن صفوی.

معرفی پژوهش

○ آناهیتا در باورهای ایران باستان

○ فرهاد شیخ‌فرشی

○ کارشناسی ارشد

○ دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی

هدف پژوهش بررسی گوشه‌ای از باورهای ایران باستان است که به پرستش ایزد بانویی به نام آناهیتا مربوط می‌شود. روش پژوهش کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در متن‌های دینی ایرانیان باستان واژه‌ی آناهیتا همراه با صفات اردوی و سور آمده است که مجموعه‌ای از سه صفت جاری بودن، توانایی و بی‌آلایشی را پدید آورده‌اند. دگرگونی دینی زرتشت با نفوذ خدایان پیشین از جمله آناهیتا در آموزه‌های زرتشتی نمایان و دگرگونی اسطوره‌ی اردوی سور آناهیتا یا پایین آمدن مرتبه‌ی این خدا بانو از جایگاه بالای گذشته به مرتبه‌ی یکی از ایزدان مخلوق اهورامزدا آشکار می‌گردد، و اوستا گویای این دگرگونی‌هاست. مهم‌ترین نقش آناهیتا در رویدادهای تاریخی ایران باستان یک نقش سیاسی بود که آن را می‌توان در چگونگی شکل‌گیری وحدت دینی جامعه مورد بررسی قرار داد. آناهیتا در باورهای ایرانیان باستان از مراحل گوناگونی گذر کرد و سرانجام آناهیتا و پرستشگاه او که پایگاه دینی شاهنشاهی ساسانیان بود در این دوران دستخوش رقابتی شد که به زوال تدریجی مرتبه‌ی دین ایزد - بانو انجامید.

معرفی پژوهش

○ دیو در اندیشه‌های ایران باستان

○ محمدعلی طیبی

○ کارشناسی ارشد (فرهنگ و زبان‌های باستانی)

○ دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی

هدف پژوهش بررسی دیو در اندیشه‌های ایران باستان است. روش پژوهش کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که برای بررسی ریشه‌ی این موضوع ابتدا از قوم آریایی‌ها و خاستگاه آنان که این اندیشه در ذهنشان جای داشته است سخن به میان آمده است. از کتاب ودا برای بیان عقاید دینی آریایی‌هایی که در سرزمین هند سرازیر گشته‌اند کمک گرفته شده و عصر اوستایی و کتاب اوستا بیانگر افکار و عقاید آن شاخه از قوم آریایی است که به فلات ایران آمده‌اند. در فصل دوم خلاصه‌ای از داستان آفرینش از دیدگاه آیین زرتشتی آورده شده تا مفهوم ثنویت در آیین زرتشتی را بهتر بنمایاند. در فصل سوم اهریمنان و دیوان دریشت‌ها و ندیداد و بنداهش آورده شده و شرحی از کماریکان دیوان و سایر دیوها به تفصیل آمده است. در این رساله از دیوانی سخن رفته که جنبه معنوی دارند. اما از موجودات نابکار زمینی، انسان - دیوانی که جنبه مادی آن قوی‌تر است در این رساله صحبتی نشده است.